

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

عرض کردیم از عبارت مرحوم آخوند خراسانی استفاده می شود که منشأ تقسیم عام به عموم استغراقی، مجموعی و بدلی کیفیت تعلق حکم است؛ اما عرض شد که این ظاهر، هم با واقع منافات دارد و هم با برهان عقلی؛ و ما باید قبل از تعلق حکم، عام را یا به نحو استغراقی، یا به نحو مجموعی و یا به نحو بدلی داشته باشیم، آن گاه بحث در این است که قبل از تعلق حکم، موضوع چگونه می تواند به نحو استغراقی باشد، یا مجموعی و یا بدلی؟

بیان مرحوم محقق اصفهانی

بیانی را از مرحوم محقق اصفهانی عرض کردیم که خلاصه آن، این است که در هر عمومی، هم جهت وحدت موجود است — منتهی وحدت مربوط به مفهوم — و هم جهت کثرت؛ وحدت مربوط به مفهوم است و کثرت مربوط به ذات. هر عامی متقوم به این دو امر است؛ لکن گاهی کثرت اعتبار می شود (هر چند وحدت هم ملحوظ است) و گاهی بالعکس است. جایی که مولا موضوع را به نحو کثیر اعتبار می کند، معنایش این است که هر فردی را به صورت مستقل موضوع قرار می دهد؛ و می شود عام استغراقی.

جایی که مولا موضوع را به نحو واحد در نظر می گیرد، یعنی افراد متعدده و متکثره را به نحو واحد در نظر می گیرد، عام مجموعی است. اگر از مرحوم اصفهانی سؤال شود که در عام بدلی (مثل آن که مولا گفت: «أَكْرَمُ أَيِّ عَالَمٍ شئت») چه می فرمایید؟ می فرماید: در عام بدلی، کلّ واحد من الکثرات به نحو بدلیّت مورد لحاظ و اعتبار مولا واقع می شود.

کلام مرحوم آقای خویی

عرض شد که مرحوم آقای خویی قدس سره نیز منشأ این تقسیم را بیان مرحوم اصفهانی قرار داده اند و فارقشان در صورت سوم است. مرحوم اصفهانی در عام بدلی می فرماید: کلّ واحد من الکثرات به نحو بدلیّت موضوع حکم واقع می شود، اما مرحوم آقای خویی بیان می کنند که در قسم سوم هیچ کدام از آن دو جهت، نه وحدت و نه کثرت، اصلاً وجود ندارد.

اشکال این کلام

بحث در این است که هرچند این اختلاف وجود دارد، اما آیا اصل این بیان درست است یا نه؟ اشکالش این است که بالاخره کثرت یک چیز جدا نشدنی از عام است و عام باید به گونه‌ای باشد که ساری و جاری در افرادش باشد؛ مثلاً در «کلّ عالم» می‌گوییم زید مصداق آن است، عمرو مصداق است، بکر مصداق است؛ به هر کدام از آنها می‌توانیم اطلاق عالم را داشته باشیم؛ اما در عام مجموعی این بیان را نمی‌بینیم؛ که بگوئیم کثرتی که قابلیت انطباق بر افراد را داشته باشد، موجود نیست.

بنابراین، نمی‌توانیم در اینجا بگوئیم مولا وحدت را فقط در عام مجموعی در نظر گرفته است. در عام مجموعی می‌گوییم مجموع من حیث المجموع، مراد مولاست؛ مجموع در حکم یک شیء واحد است، ده عالم مجموع من حیث المجموعشان یک حکم دارند؛ یک متعلق و موضوع است. لذا، بیان مرحوم اصفهانی هرچند بیان دقیقی است و افرادی مثل آقای خوئی از ایشان تبعیت کرده‌اند، اما به نظر می‌رسد که دچار اشکال است و ما باید بگوئیم که عام استغراقی را یا از راه وضع باید بفهمیم (یعنی واضع، لفظی را برای عام استغراقی وضع کرده باشد) یا از راه قرائن باید استفاده کنیم که کلّ واحد واحد من الافراد یک حکم مستقل دارد. به عبارت دیگر، جمع بین این دو مطلب که بگوئیم در عام، در تمام اقسامش، هم وحدت مورد اعتبار است و هم کثرت؛ چنین چیزی شدنی نیست. لذا، این بیان نمی‌تواند بیان کاملی باشد.

نظر امام خمینی(ره)

نظر مبارک امام رضوان الله تعالی علیه نیز همین است که اقسام ثلاثه را باید قبل از تعلق حکم داشته باشیم. ایشان در جلد دوم کتاب «مناهج الوصول» صفحه 236 بیان فرمودند که اقسام ثلاثه بر خلاف آنچه مرحوم آخوند فرموده است، ارتباطی به کیفیت تعلق حکم ندارد؛ قبل از آن که حکم بیاید، عام باید استغراقی یا بدلی و یا مجموعی باشد. فرموده‌اند: شاهد بر این مطلب آن است که در لغت، الفاظی داریم که دلالت بر استغراق دارد؛ مثل کلمه «کلّ»؛ الفاظی داریم که دلالت بر مجموع من حیث المجموع دارد؛ مثل کلمه «مجموع»؛ و لفظی داریم که دلالت بر بدلیت دارد؛ مثل کلمه «أی».

این الفاظ کاشف از این است که قبل از آن که حکم بیاید، عام استغراقی، مجموعی و بدلی داریم؛ و استغراقی بودن، یا مجموعی بودن و یا بدلی بودن را از راه تعلق حکم استفاده نمی‌کنیم. مطلب بعد این است که اگر در جمله‌ای مولا عامی را فرمود و ما شک کنیم که آیا مولا اراده عموم استغراقی کرده است، یا مجموعی و یا بدلی؟ در مواردی، الفاظی وجود دارند که ظهور در یکی از آنها دارد؛ اگر مولا کلمه «کلّ» را آورد، می‌فهمیم که استغراق اراده شده است؛ اگر خود کلمه «مجموع» را آورد، می‌فهمیم که عام مجموعی را اراده کرده است. اما اگر مولا هیچ یک از این الفاظ را نیاورد، در اینجا غرض مولا چیست؟ و چه باید کرد؟

نظر مرحوم محقق نائینی

مرحوم محقق نائینی بنا بر آنچه که در جلد دوم کتاب «أجود التقريرات» صفحه 295 آمده است، می‌فرماید: ما باید کلام را بر عموم استغراقی حمل کنیم؛ برای این که عام استغراقی نیاز به مؤونه و بیان زائد ندارد؛ اما عام مجموعی به بیان زائد نیاز دارد. توضیحش آن است که در عام مجموعی مولا باید برای کثرات متعدده اعتبار وحدت کند، بگوید علمایی که در اینجا هستند، مجموع من حیث المجموع یک موردند و یک حکم بیشتر ندارند؛ اما در عام استغراقی این گونه نیست و نیازی نیست که کثرات را مجازاً و عنایتاً در حکم شیء واحد قرار دهیم. لذا، مرحوم نائینی می‌فرماید: عام مجموعی محتاج به مؤونه زائده است و هر جا شک کردیم که مولا عامی را استغراقی اراده کرده یا مجموعی، باید حمل بر عام استغراقی کنیم.

اشکال به مرحوم نائینی

بعضی از بزرگان به مرحوم نائینی اشکال کرده‌اند که همان‌طور عام مجموعی نیاز به مؤونه زائده دارد، عام استغراقی نیز نیازمند بیان اضافه است؛ اما ایشان دیگر بیان نکرده‌اند که این مؤونه زائده چیست؟ شاید مرادشان این باشد که در عام مجموعی، یک حکم، یک متعلق و یک موضوع است؛ اما در عام استغراقی می‌خواهیم بگوییم هر موضوعی دارای حکم مستقل است و در نتیجه، در عام استغراقی، احکام متعدد و موضوعات مستقلة داریم؛ و این که بگوئیم هر موضوعی خودش دارای یک حکم علی‌حدّه است، نیاز به بیان اضافه دارد.

جواب اشکال

جواب این اشکال آن است که ما وقتی به عرف مراجعه می‌کنیم، عرف برای عام استغراقی مؤونه زائده را لازم نمی‌داند. عرف می‌گوید: صرف آن که لفظ قابلیت انطباق بر کلّ واحد واحد را دارد، برای استغراق کافی است. فقط عام مجموعی یا عام بدلی نیازمند مؤونه زائده است. بنابراین، به نظر ما این اشکال وارد نیست و بیان مرحوم نائینی بیانی است مطابق با عرف.

فصل دوم: آیا صیغه مختص به عموم داریم؟

در فصل دوم مرحوم آخوند این بحث را مطرح کرده‌اند که آیا صیغه‌ای که مختص به عموم باشد، داریم؟ می‌فرمایند: شبهه‌ای نیست که در میان الفاظ، الفاظ مختص به عموم داریم؛ مانند: لفظ «کلّ». مرحوم آخوند در ادامه مطالبی را بیان می‌کنند که اثر خیلی مهمی بر آن مترتب نیست؛ به همین جهت مطالب فصل سوم را که مهم می‌باشد، بیان می‌کنیم.

فصل سوم: ادات عموم

در فصل سوم مرحوم آخوند پنج صیغه یا پنج لفظ از ادات عموم را بیان می‌کنند؛ آنها عبارت است از: (1) نکره در سیاق نهی، مثل: «لا تفعل شیئاً» که «شیئاً» نکره در سیاق نهی است؛ (2) نکره در سیاق نفی، مانند: «لا رجل فی الدار» (3) لفظ «کلّ»؛ (4) جمع محلی به الف و لام؛ (5) مفرد محلی به الف و لام. در هر کدام از این ادات دو بحث وجود دارد؛ یک بحث این است که آیا اینها از ادات عموم هستند یا نه؟ بحث دوم این است که آیا عام در عموم خودش محتاج به جریان مقدمات حکمت است یا نه؟ آیا عام در عموم خودش محتاج به این است که اطلاقی را هم ثابت کنیم یا نه؟

آیا اینها ادات عموم‌اند؟

اما مطلب اول، (حالا یکی یکی شروع کنیم)، آیا نکره در سیاق نهی یا نفی برای عموم وضع شده است؟ از عبارت مرحوم آخوند استفاده می‌شود که چنین است و عقلاً دلالت بر عموم دارد. به این بیان که: وقتی نفی یا نهی، به یک ماهیت و طبیعتی تعلق گرفت، در زمانی معدوم می‌شود که هیچ فردی از افراد آن در عالم خارج محقق نشود؛ اما اگر یک فرد از آن افراد در عالم خارج محقق بود، نمی‌توانیم بگوییم طبیعت معدوم است. — «الطبیعة موجودة بوجود فردٍ ولكن معدومة بانعدام جميع الافراد» —؛ اما در این که نکره به دلالت وضعیه لفظیه دلالت بر عموم ندارد، بحثی نیست.

مرحوم آخوند هم ادعا نمی‌کند که واضع نکره در سیاق نفی یا نهی را برای عموم وضع کرده است. منتهی بحث در این است که آیا از نظر عقلی دلالت بر عموم دارد یا ندارد؟ کسانی که این قاعده را قبول دارند، می‌گویند: «الطبیعة توجد بوجود فردٍ وتنعدم بانعدام جميع الافراد» ، که بعضی‌ها می‌گویند این یک قاعده عقلیه مسلّمه است. اما برخی مانند امام رضوان الله تعالی علیه نظر شریفشان این است که طبیعت همان‌طور که **توجد بوجود فردٍ** تنعدم بانعدام همان فرد ، که امام در مباحث سابق نیز زیاد به این مطلب نظر دارند و می‌فرمایند: هر فردی از طبیعت سبب می‌شود که بگوییم طبیعت در ضمن این فرد موجود شد و اگر این فرد منعدم شود، طبیعت در ضمن این فرد منعدم شده است نه در ضمن جمیع افراد؛ لذا، این قاعده را منکر هستند.

بنابراین، از راه این قاعده نمی‌شود وارد شد و باید قرینه‌ای بر آن دلالت کند. هنگامی که می‌گوییم از راه وضع نمی‌فهمیم، از راه دلالت عقلیه هم نمی‌فهمیم؛ اگر مولا که می‌گوید «**لاتفعل شیئاً**» ، اراده عموم کند، یا «**لارجل في الدار**» ، اینجا نیاز به قرینه دارد.

بیان دیگر

برخی برای این که نکره در سیاق نفی دلالت بر عموم کند، بیان دیگری دارند که عقلی نیست. می‌فرمایند: وقتی متکلم می‌گوید: «**لارجل في الدار**» ، از این «رجل» اقل مراتب آن را در نظر گرفته است. **أضعف مراتب رجل** وقتی نفی شد، مراتب اقوی هم نفی می‌شود؛ نفی اقل مراتب ملازمه دارد با نفی اقوی المراتب.

اشکال این بیان

اشکال این بیان آن است که این مطلب بر خلاف آن چیزی است که در محاورات عرفی است؛ الآن من اگر این بیان را عرض نکرده بودم، وقتی به شما گفته می‌شد «**لارجل في الدار**» ، اصلاً اضعف و اقوی در ذهن نمی‌آید؛ بلکه می‌گوییم جنس رجل در خانه نیست؛ متکلم در محاورات عرفیه هیچ نظری به اضعفیت و اقواییت ندارد. بحث دیگر آن است که قائلین به این که نکره در سیاق نفی یا نهی دلالت بر عموم دارد، گرفتار این مسأله می‌شوند که اگر متکلم گفت «**لارجل في الدار**» و از خارج هم می‌دانیم که زید داخل خانه است، آیا می‌توان گفت که زید جمله «لارجل في الدار» را تخصیص می‌زند؟

یعنی شما چطور در «**أكرم العلماء**» می‌گویید «العلماء» عام است و جمله «**لاتكرم الفساق منهم**» آن را تخصیص می‌زند، در اینجا نیز همین را بگوییم؛ آیا در محاورات عرفیه، عقلاً با این جمله معامله تعارض می‌کنند، یا آن که می‌گویند یا این جمله دروغ است و یا بودن زید در خانه؛ این کشف می‌کند که «**لارجل في الدار**» خودش دلالت بر عموم ندارد، چرا که اگر خودش دلالت بر عموم داشت، باید این مخصص آن می‌شد. بنابراین، عموم را باید از راه قرینه استفاده کنیم. این خیلی بحث مهمی نبود، اما بحث مهم در مدخول کلمه «کل» است، وقتی می‌گوییم «**کل انسان**» آیا برای استغراق، نیاز داریم که مقدمات حکمت را جاری کنیم؟ عبارت مرحوم آخوند و نائینی را ببینید، تا فردا توضیح دهیم. والسلام